

بمناسبت سی امین سالگرد خاموشی بیژن جزنی و یارانش

بیژن جزنی، اندیشمندی راهگشا و رهبری توانا

مسعود فتاحی



تشریح آن در آثار بعدی خود، هم چنین با نقد الگو برداری از چین، نقش تعیین کننده ای در محدود نمودن شعاع نفوذ الگوی دنباله روانه در چپ ایران ایفا کرد.

اوائل دهه چهل، بخصوص بعد از شکاف بین اتحاد شوروی و چین، نیرو های چپ در ایران، به دو اردوی طرفدار خط مشی چین و شوروی تقسیم شده بودند. مسیری را که بیژن و یاران او در پیش گرفتند، هر چند در اواخر دهه بیست، توسط خلیل ملکی و همراهان او نیز، به نحو دیگری، آزموده شده بود، اما در عمل زیر فشار حزب توده، که در آن زمان هنوز از قدرت عمل گسترده ای برخوردار بود، و هم چنین اعتبار اتحاد شوروی، بدون آن که تاثیری در سیر تحول جنبش چپ ایجاد کند، به حاشیه رانده شده بود. انتخاب بیژن و یاران او، در برهه ای که شکاف میان چین و شوروی، نزاع بر سر حقانیت این یا آن قطب جهانی به مساله محوری جریانات مهم چپ موجود آن روز، در داخل کشور و بخصوص در خارج از کشور، تبدیل شده بود، به خط راهنمای نسل جدیدی از فعالین چپ ایران تبدیل گشت. استقبال از پاسخ بیژن و یاران او به این مساله حیاتی در آن سال ها، فقط به جنبش فدائی منحصر نشد، این رویکرد در عمل خط راهنمای نسل جدیدی از فعالان جنبش چپ در ایران گردید.

دومین گام بزرگ بیژن و یارانش تحلیل از تحولات کشور بعد از اصلاحات ارضی و ارزیابی عینی از صف بندی های جدید در عرصه جامعه، جابجایی نیروها و تلاش برای دخالت دادن این ارزیابی ها در اتخاذ مشی سیاسی بود. بیژن و یاران او بر این واقعیت تاکید نمودند که مناسبات اجتماعی در ایران بعد از اصلاحات ارضی دگرگون شده است. نظام سرمایه داری حاکم شده است. در شرائطی که هم

نقش و با آن اندیشه و عمل بزرگ، زاده نشده اند. اندیشه و عمل و چگونگی و چه بود زندگی شان بوده است، که به نام و آوازه و ماندگاری شان فرجام یافته است.

احترام ما فدائیان به بیژن، برخاسته از اعتماد و اطمینان به انسانی بود که در دشوار ترین لحظات در کنار ما، در خیابانی آن سوی خیابان منتهی به خانه برخی از ما، در زندان و در سلول کناری بسیاری دیگرمان زیسته است، در همان دانشگاهی درس خوانده است که ما خوانده ایم، و با نقشی که از خود در همه این صحنه ها و لحظه ها از خود برجای گذاشته است، همواره در وجود هر کدام از ما، و در برخی لحظات حساس در زندگی سیاسی تک تک ما، نیروی اتکا به نفس و اعتماد بر قدرت خرد و تشخیص خود را ترغیب نموده است. شکی نیست که افکار و اندیشه های هر فردی مشروط به زمان و مکان خاصی و بخصوص در سیاست، متأثر از فرهنگ سیاسی دوران زندگی اوست. از این منظر اگر نگاه کنیم، قطعاً با دیدگاه های امروز ما، بر نقائص زیادی در نقطه نظرات بیژن می شود انگشت گذاشت. اما این امر نمی تواند در واقعیت نقش و جایگاه بیژن در شکل گیری و عمل یک جریان از هر نظر متفاوت در جنبش چپ ایران خللی وارد کند. بیژن بحق نه فقط بنیانگذار سازمان فدائی، پیشتاز شکل دادن به یک چپ جدید در ایران است.

اولین و مهم ترین گام بارز بیژن و یاران او، اعلام استقلال از قطب های جهانی و پی ریزی یک جریان مستقل چپ ایرانی بود. بیژن که خود در سال های نوجوانی از فعالین حزب توده بود، با رد مشی سیاسی حزب توده در برخورد به منافع ملی، نقد جسورانه سیاست منفعت طلبانه اتحاد شوروی تحت عنوان انترناسیونالیسم پرولتری، و اتخاذ خط و مشی جدید، گام مهمی در آزاد نمودن انرژی نیروهای چپ از بیراهه الگوسازی های رایج برداشت و با

برای نوشتن درباره بیژن جزنی، ما فدائیان، نیازی به یک مناسبت نداریم. زخمی که سی سال پیش با ترور بیژن در وجود تک تک ما سر باز کرد، هنوز پابرجاست. این زخم با گذشت زمان عمیق تر هم شده است. از همین رو بیژن را به نوعی باید بخشی از هستی جنبش ما انگاشت. زندگی سیاسی ما - حداقل بخش مهمی از آن- با بیژن و بدون آن که بسیاری از ما حتی او را از نزدیک دیده باشیم، همراه بیژن گذشته است. این احساس محصول نقش و تاثیر بیژن در تجربه سیاسی دشوار ما ست. او همیشه با هر کدام از ما و در کنار ما و گوئی بخشی از وجود ما بوده است. در لحظات دشوار تصمیم گیری های سیاسی افکار و اندیشه هایش، بویژه روش کار و نحوه برخورد او به مسائل همواره مشوق ما بوده است، حتی اگر هرگز دست در دستش هم نگذاشته باشیم و کنارش ننشسته باشیم، همواره حضورش را احساس کرده ایم. بیژن آن موقع که هنوز زنده بود، هر کجا بود، مشکل گشای جنبش ما بود. انبوهی از ایده های جدید و پاسخ های صریح به معضلات جنبش فدائی را با خود همراه داشت. کارنامه درخشان او در همین حدی که از یورش های ساواک و از گزند دیگر حوادث جان سالم به در برده است، نشان دهنده ابعاد پشتکار و جدیت، خلاقیت و تیز بینی بی نظیر اوست.

بیژن انسانی سخت کوش، خلاق، اندیشمندی راهگشا و رهبری توانا بود. خلائی که با ترور بیژن در جنبش ما سر باز کرد. هر گز پر نشد. غیر منطقی است، اما هنوز هم بسیاری از ما، در خلوت خود فکر می کنند که اگر بیژن بود، مسیر حوادث چیز دیگری می شد. و جنبش ما می توانست سرنوشت دیگری پیدا کند.

هیچ کدام از انسان های بزرگ که نقشی از خود در تاریخ برجای گذارده اند، با همین

فردی شاه به واقعیت پیوست. دیکتاتوری شاه، کم و بیش به همان طریقی که بیژن فکر می کرد، سقوط کرد. توده های تهیدست شهری در این سقوط نقش کلیدی داشتند .

پیش بینی دوم بیژن و هشدار او نیز به وقوع پیوست و جنبش ما نتوانست در تلاش برای پر کردن خلا رهبری در جنبش گام جدی بردارد و در این خلا آیت الله خمینی رهبر شد .

درست است که سازمان فدائی، با ترور بیژن و سپس ضربات مرگبار سال های ۵۴ و ۵۵ سیر افولی را پیمود. با این وجود در آستانه انقلاب و فردای آن به بزرگ ترین نیروی اپوزیسیون حکومت جدید فرا روئید. حوزه نفوذ آن در اقصی نقاط کشور گسترده شد. اما نه قدرت درک موقعیت خود را داشت و نه تحلیل و ارزیابی روشن از حوادث پیش رو را؛ درگیر در تناقضات درهم تنیده درونی در عین حال مواجه با وظائفی در سطح کشوری بود. وظائفی که چگونگی پاسخ به هر کدام از آن ها سرنوشت ساز بود. از درگیری در ترکمن صحرا و کردستان تا ستاد های علنی در اقصی نقاط ایران، از جنبش مقاومت در برابر هجوم به آزادی و حقوق اولیه مردم تا تنظیم رابطه با حکومت جدید .

ما با از دست دادن بیژن و کادرهای با تجربه گروه بیژن و ضربات بعدی در در بیرون از زندان، بخصوص کشته شدن رهبری وقت سازمان بویژه حمید اشرف یکی دیگر از بنیانگذاران سازمان، با یک خلاء بزرگ در درون مواجه شدیم. خلائی که در لحظه های تاریخی انقلاب بهمین و بعد از آن، ما را از امکان حضور موثر در تحولات سیاسی کشور محروم ساخت.

امروز بعد از ۲۶ سال جمهوری اسلامی، بیژن فقط تاریخ و گذشته ما نیست. بیژن بیان روزهای موفقیت ما و رمز این موفقیت بود. روزی که سازمان ما یک شبه از یک جریان چریکی انگشت شمار به یک هیولای چند صد هزار نفری تبدیل شد. کاری را که بیژن آغاز کرده بود، به ثمر رسید. جنبش چپ ایران به نیروئی غیر قابل حذف از معادلات سیاسی ایران تبدیل شده بود. سهم ما ادامه این مسیر از آن جایی بود که بیژن و دیگر کادر های برجسته فدائی همه هستی شان را برای رسیدن به آن در طبق اخلاص گذاشته بودند. وضعیت امروز ما بیان این واقعیت است که ما در ادای سهم خود شکست خورده ایم و نیازمند آموزش از تجربه و کار بیژن، در آستانه آغاز دیگری هستیم.

او از درون چهار دیواری زندان با تمام وجود در خدمت اعتلای جنبش فدائی و پاسخ به نیاز های رشد آن بود. نقائص کار آن را بر می شمرد و همواره در اندیشه راهگشائی های جدید برای اعتلای آن بود. تلاش برای تغذیه تئوریک کادرهای جوان و اغلب کم تجربه ای که جذب سازمان می شدند، هشدار در مورد ساده کردن مسائل پیچیده سیاسی، ارائه تحلیل های سیاسی و اجتماعی، ارائه تاکتیک های جدید، بخصوص طرح پای دوم مبارزه یعنی توجه به جنبش های صنفی و سیاسی، و خواست ها و نیاز های رشد جنبش های اجتماعی در شرائطی که همه شیفته سلاح بودند و آن را داروی همه درد های جهان می دانستند، .. گوشه ای از انبوه کارهایی هستند که بیژن در پشت دیوارهای زندان و در زیر ذره بین ساواک و ماموران ریز و درشت و پیدا و پنهان آن در در طول نه فقط ساعت ها و ساعت ها صحبت با فدائیان در زندان، بلکه در قالب ده ها نوشته و تحلیل انجام داده است .

اما هنر بزرگ بیژن، جدا از نقش استراتژیست او در بنیانگذاری سازمان فدائی، توان بی نظیر او در رهبری روزمره بود. بیژن فقط یک تحلیل گر نبود. او شخصیتی همه جانبه و برخوردار از تجربه و قدرت عمل بود. او از تیز بینی خاصی در شناخت لحظه ها و پاسخ درخور به نیاز های لحظه داشت. درست همین ویژگی کم نظیر نیز بود که بیژن را یک سر و گردن از همگان او برجسته تر می کرد. همین واقعیت هم هست که آتش نیاز به بیژن و عطش حضور بیژن را در وجود تک تک ما همیشه زنده نگاهداشته است.

بیژن در آخرین آثاری که از خود برجای گذاشت، روی دو مساله تاکید نمود که توجه به هر دوی آن ها می توانست، فدائیان خلق را به یکی از جریان های نه فقط موثر، بلکه تعیین کننده در تحولات بعدی تبدیل نماید .

۱ (تمرکز مبارزه علیه دیکتاتوری فردی شاه .

۲ (هشدار در مورد خطر هژمونی روحانیت تحت رهبری شخص خمینی

در مورد اول بیژن یک کتاب نوشته است. مبارزه ای که او با دقت تمام ابعاد مختلف آن را باز کرده است، اندک مدتی بعد از ترور بیژن در گرفت. تشخیص درست بیژن در مورد امکان همسوئی موقت اقشار و طبقات به کلی متناقض در مقابل دیکتاتوری

چنان تاکید بر جنبش های دهقانی و استراتژی محاصره شهر ها از طریق روستا ها، طرفداران پر و پاقرصی در میان چپ داشت. بیژن با اعلام تغییر ترکیب جمعیت به نفع اقشار و طبقات شهری، تغییر مناسبات اجتماعی و تحلیل نظام اقتصادی و اجتماعی مستقر گام مهمی برای خلاصی از الگو برداری های رایج در چپ ایران از انقلاب چین برداشت. بر اساس همین درک از صف بندی ها هم بود که از نظر بیژن مبارزه مسلحانه در حد یک تاکتیک باقی ماند، که همواره کاربست آن به میزان پیشرفت در پای دوم یعنی سازماندهی مبارزات جاری مردم مشروط بود.

امروز می توان با تحلیل آن روز بیژن از نیمه فراماسیون سرمایه داری وابسته و یا طرح او در این مورد و به کارگیری ادبیات رایج آن دوره چپ در این تحلیل ها، موافق نبود، اما نمی توان متدولوژی خلاق او در ارزیابی موشکافانه از استقرار مناسبات جدید، و تحلیل او از صف بندی های در حال شکل گیری را انکار کرد و بویژه تاکید او بر نقش تهیدستان جدید شهری و دهقانانی که به سوی شهر ها روانه می شوند (و بیژن از آن ها تحت عنوان «مادون پرولتاریا» نام می برد)، نادیده گرفت. همین تهیدستان نیز بودند که در بهمن ۵۷ به ارتش میلیونی روحانیت تبدیل شدند .

سومین گام بیژن و یاران او اقدام عملی در ایجاد یک تشکیلات رزمنده بعد از افول کامل حزب توده بود. بیژن و یارانش را باید اولین جریان در بازسازی مقاومت جدی چپ در برابر حکومت محسوب داشت. طرح های اولیه گروه بیژن اگر چه متأثر از روش های انقلابیون در کوبا بود، و تشکیل گروه جنگل که حمله به پاسگاه سیاهکل منجر شد، بیان اعتقاد آن ها به یک چنین روشی بود. اما تمرکز روی جنبه تاکتیکی کاربست تاکتیک های مسلحانه در برنامه کار تدارک گروه نقش محوری داشت. هر چند بیژن و برخی دیگر از افراد موثر گروه در همان مرحله تدارک اولیه شان به دام ساواک افتادند، و باقیمانده گروه راه آغاز شده را ادامه داده، با عملیات سیاهکل تولد سازمان فدائی را اعلام نمودند. اما بیژن در ادامه کاری و تبدیل شدن سازمان فدائی به یک جریان هژمونیک در چپ ایران نقش قاطع داشت.